

حوزه‌های تقابل جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در غرب آسیا و تأثیر آن بر

نظم نوین بین‌المللی

سهراب صلاحی *^۱

چکیده

مقاله حاضر در راستای بررسی تقابل دو قدرت جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در منطقه به دلایل این رویارویی می‌پردازد و در پی پاسخ به این سؤال است که حوزه‌های این تقابل کدامند و فرجام آن، چه تأثیری بر شکل‌گیری نظم نوین بین‌المللی خواهد داشت. با تحلیل اهداف آمریکا از چگونگی شکل‌گیری پروژه خاورمیانه بزرگ و راه‌اندازی جنگ‌های ۱۵ ساله برای عملیاتی کردن آن و همچنین مقابله انقلاب اسلامی با اهداف آمریکا در منطقه، به این نتیجه رسیده‌ایم که این تقابل در سه حوزه راهبردی، اقتصادی و فرهنگی جریان دارد و بی‌تردید پیروزی آمریکا در آن منجر به هژمونی جهانی این کشور و شکست در آن منجر به ظهور قطب بزرگ قدرت اسلامی و شکل‌گیری نظام چند قطبی در جهان خواهد شد که به ویژه به جهت ارزیابی نقش بی‌بدیلی انقلاب اسلامی در شکست آمریکا و همچنین به دو دلیل وجود دو سوم انرژی جهان در منطقه و تأثیرگذاری فوق‌العاده آموزه‌های انقلاب اسلامی بر ادبیات سیاسی و قدرت در جهان، قطب قدرت اسلامی در چگونگی شکل‌یابی نظم آتی جهانی، تأثیری شگرف خواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: قدرت، نظم نوین بین‌المللی، غرب آسیا، جمهوری اسلامی ایران، آمریکا

^۱ استادیار گروه حقوق دانشگاه جامع امام حسین (ع)

۱. مقدمه

انقلاب اسلامی مسیر یک طرفه نفوذ غرب بر شرق را تغییر داد و امروز از مباحث مهم مراکز مختلف علمی - راهبردی غرب، بررسی تأثیر این انقلاب و بیداری اسلامی بر نظام بین الملل معاصر است که ساخته و پرداخته قدرت های پیروز غربی در جنگ جهانی دوم است.

برای مقابله با بیداری عظیم مسلمانان که از قبل انقلاب اسلامی ایجاد شده، غربی ها و در رأس آنها دولت آمریکا اقدامات بی سابقه ای علیه انقلاب اسلامی و مرکز آن جمهوری اسلامی به راه انداختند که یک مورد آن جنگ تحمیلی هشت ساله بود. آنگاه که توطئه های گوناگون داخلی منطقه ای و بین المللی همچون تحریم های گسترده ایران نتوانست موج عظیم برخاسته از انقلاب اسلامی را مهار نماید و به خصوص پس از فروپاشی شوروی، آمریکایی ها چنین می اندیشیدند که فرصت برای حضور مستقیم و گسترده آنها در منطقه غرب آسیا برای مهار ایران اسلامی و سلطه بر منابع منطقه و در نتیجه دستیابی به قدرت هژمون جهانی فراهم شده، این گونه بود که این دو قدرت در یک جنگ تمام عیار در غرب آسیا در مقابل یکدیگر قرار گرفتند.

بی تردید نتیجه این تقابل بر شکل یابی نظم نوین بین المللی بسیار زیاد و غیر قابل انکار خواهد بود، زیرا از یک سو استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا پس از فروپاشی شوروی، استقرار نظام تک قطبی و تبدیل آمریکا به قدرت هژمون و در دست داشتن رهبری جهان است و از سوی دیگر به جهت موقعیت های راهبردی، اقتصادی و فرهنگی غرب آسیا، این منطقه به کانون سیاست جهان (هارتلند) تبدیل و آمریکایی ها به خصوص پس از وقوع انقلاب اسلامی و به ویژه پس از فروپاشی شوروی در پی سلطه کامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بر این منطقه هستند و برای دستیابی به این هدف، حداقل ۱۵ سال است که جنگ های مابشرتی و نیابتی ویرانگری در منطقه راه انداخته اند.

در طرف مقابل آمریکا در منطقه، جمهوری اسلامی ایران و دوستانش قرار دارند. برخورداری ایران از موقعیت برتر راهبردی و سیاسی و همچنین جمعیت زیاد و منابع طبیعی گوناگون و قابل توجه و پیشینه تاریخی و تمدن ساز این کشور و نفوذ فرهنگ آن در گستره وسیعی از ملت های منطقه و از سوی دیگر ظرفیت های قدرت ساز انقلاب اسلامی که از یک سو باعث صدور تفکر مقاومت به جهان و به خصوص کشورهای اسلامی شده و از سوی دیگر و به رغم تحمیل جنگ هشت ساله و تحریم های گسترده، در حوزه های گوناگون به پیشرفت های اعجاب برانگیزی دست یافته و در حوادث گوناگون منطقه ای و جهانی نمونه عالی رهبری و مدیریت استراتژیک در جهان آشوب زده را از خود نشان داده که حتی مورد اعتراف طرف مقابل نیز قرار گرفته است. مجموع این عوامل باعث شده است که جمهوری اسلامی به مرکز مقاومت جهانی در برابر نظام سلطه تبدیل گردد. با این مختصر توضیح، در مباحث آتی حوزه های

این تقابل تبیین خواهد شد. اهمیت تدوین این تحقیق از آن جهت است که ضمن تبیین حوزه‌های این تقابل، اهمیت غرب را در سیاست جهانی تا حدودی روشن خواهد نمود.

۲. حوزه‌های تقابل دو قدرت

حوادث سه دهه اخیر منطقه نشان بر این واقعیت است که امنیت و سرنوشت جمهوری اسلامی ایران با امنیت و سرنوشت منطقه گره خورده و به همین دلیل منطقه غرب آسیا به مهم‌ترین مناطقی که عمق استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در آن تعریف می‌گردد، تبدیل شده است. از سوی دیگر به دلایلی که در پی خواهد آمد، آمریکایی‌ها تسلط بر منطقه غرب آسیا را الزام دست‌یابی به قدرت هژمون جهانی می‌دانند، بر این پایه امروز دو مفهوم آمریکایی و اسلامی قدرت، در مقابل هم در غرب آسیا صف‌آرایی کرده‌اند که تلاش می‌گردد این تقابل به طور مختصر در سه حوزه راهبردی، اقتصادی و فرهنگی تبیین گردد.

۲.۱. حوزه راهبردی

آمریکایی‌ها برای پیشبرد اهداف کلان سیاسی خویش راهبردهای زیادی به خدمت گرفتند از جمله اینکه با کمک بعضی تحلیل گران در پی آن بودند که نظریه «توازن قوا» که از قدیم اصل حاکم بر روابط بین‌الملل بوده را تغییر دهند. این تحلیل گران با لحاظ کردن قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا و توجه دادن به قرار گرفتن این کشور در جایگاه قدرت برتر جهان پس از جنگ سرد، چنین مطرح می‌کردند که با التفات به قدرت بیش از اندازه آمریکا، کشورهای دیگر به جای تلاش در جهت موازنه سازی در برابر آمریکا، سیاست همراهی با هژمونی آمریکا را در پیش خواهند گرفت.

از نظر نظامی آمریکایی‌ها معتقدند که با برخورداری بودن از بزرگ‌ترین ظرفیت نظامی جهان به گونه‌ای که یک سوم هزینه نظامی جهان متعلق به آن‌ها و در هنگام عملیاتی کردن طرح خاورمیانه بزرگ، یعنی در سال ۲۰۰۲ بودجه نظامی آمریکا بالغ بر ۳۹۰ میلیارد دلار بود درحالی که بودجه ۱۵ کشور بزرگ اروپایی در همان سال جمعاً ۱۱۸ میلیارد دلار یعنی کمتر از یک‌سوم بودجه نظامی آمریکا بود. در همان سال دولت آمریکا طرح نظامی برای چند سال آینده و درواقع برای عملیاتی کردن اهداف کلان در سیاست خارجی خود به مبلغ ۲۱۰۰ میلیارد دلار آماده کرده بود به گونه‌ای که آن‌ها معتقد بودند کشور چین تا ۳۰ سال دیگر از نظر نظامی نمی‌تواند برای آمریکا تهدید باشد.^۱ بر این اساس و مبتنی بر نظر هابز، آمریکا چون از نظر نظامی قوی‌ترین قدرت جهان محسوب می‌گردد، تضمین این قدرت و نیاز جهان به یک قدرت فائق،

^۱. Wiesbaden, *A Century of War: Anglo-American Oil Politics and the New World Order*, London, Pluto Press, 2004, Chapters 9 and 10, P:406.

سلطه آمریکا را بر مناطق راهبردی جهان توجیه می‌نماید. امروز راهبردی‌ترین مناطق جهان، غرب آسیا است که تسلط آن برای تبدیل آمریکا به عنوان قدرت هژمون را ضروری می‌نماید.

در مقابل نیز بسیاری از تحلیل‌گران، تک قطبی بودن جهان را غیرقابل دفاع می‌دانسته و معتقدند که به زودی قدرت‌های بزرگ دیگر موازنه علیه ایالات متحده آمریکا را آغاز می‌کنند.^۱ از سوی دیگر حداقل می‌توان گفت که حوادث پس از ۱۱ سپتامبر نشان بر این واقعیت است که منابع و ابزارهای قدرت در نظریه‌های روابط بین‌الملل به ویژه نظریات رئالیستی که منابع و ابزارهای قدرت را از نظر کمیت محدود می‌کنند اجتناب ناپذیر نموده و مطرح شدن «قدرت نامتقارن» به این معنی است که امروزه حتی دولت‌های ضعیف و گروه‌های کوچک می‌توانند به قدرتی بزرگ برای صدمه زدن به کشوری بزرگ تبدیل گردند. آمریکایی‌ها خود نیز به این واقعیت در سند امنیت ملی سال ۲۰۰۲، صرف‌نظر از انگیزه آن، اعتراف کرده‌اند.

از سوی دیگر قدرت واقعی کشورها از درون جامعه آن نشأت می‌گیرد و به همین دلیل بود که آمریکا در جنگ ویتنام شکست خورد و شکست آمریکا از انقلاب اسلامی در ایران که متکی به هیچ یک از منابع قدرت متعارف نبود، اما متکی به جمعیتی مؤمن به خدا و امیدوار به نصرت الهی بود، نیز نشانگر این واقعیت است که مؤلفه‌های اصلی قدرت، قدرت معنوی است. به همین جهت بود که انقلاب اسلامی باعث شد که مؤلفه‌های هویتی، ایدئولوژیکی، ارزشی و اعتقادی به موازات چگونگی بهره‌گیری از ابزارهای مادی در تولید قدرت ملی و مقاومت در برابر تهدیدات بین‌المللی نقش آفرین گردد.^۲

نظریه پردازانی چون «مانوئل کاستلز» نیز تأکید دارند که حتی قدرت نظامی در صورتی تأثیرگذار خواهد بود که از پشتوانه و سرمایه اجتماعی برخوردار باشد.^۳ دو شاهد مثال این نظریه، تهاجم و اشغال عراق در ۲۰۰۳ بود که آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها به‌رغم حضور ۳۰۰ هزار نفر نیروی نظامی و امنیتی و صرف هزینه‌ای بالغ بر شش هزار میلیارد دلار و در حالی که اعلام کرده بودند که آمده‌اند تا حداقل یک‌صد سال در عراق بمانند، مجبور به تحمل سنگین‌ترین شکست تاریخی خویش شده و در ۲۰۱۱ پس از بجای گذاشتن حدود پنج هزار کشته و حدود پنجاه‌هزار سرباز مجروح و مریض روانی، سرافکننده از عراق خارج شدند. مورد دوم نیز مربوط به تهاجم وحشیانه عربستان سعودی به یمن است که وزیر دفاع

۱. عباسی، مجید و دیگران (۱۳۹۲)، «نظریه موازنه تهدید، دلایل ساختاری شکل‌گیری و گسترش اسلام سیاسی و مقاومت اسلامی در خاورمیانه»، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، سال ۷، شماره ۲۴، صفحات ۱۳۶-۱۱۵، صص

۱۲۰-۱۲۱

۲. پوستین چی، زهره و متقی، ابراهیم (۱۳۹۰)، «زبان سیاسی مقاومت اسلامی در روابط بین‌الملل» فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره ۱، صص ۱۱۳.

۳. عباس، مجید و دیگران، پیشین، صص ۱۲۵.

عربستان به آمریکایی‌ها قول داده بود ظرف یک هفته صنعا، پایتخت یمن، را تصرف خواهد کرد. اکنون که حدود دو سال است از این تجاوز می‌گذرد، همه دنیا از مقاومت اسطوره‌ای مردم مظلوم یمن انگشت به دهان مانده‌اند. قبل از آن نیز مقاومت اسلامی در لبنان و غزه و اینک در سوریه این واقعیت را اثبات کرد که با استفاده از نیروهای مؤمن و متکی به قدرت لایزال الهی و دفاع از آرمان‌ها و ارزش‌های اعتقادی، فرهنگی و ملی خویش می‌توان با نیروهای تهدیدکننده که در وضعیتی استراتژیک قرار دارند، مقابله کرد و حتی آن‌ها را به تحمل شکست وادار کرد.

در حال به دلایل زیادی امروز منطقه غرب آسیا از نظر استراتژیک، اولویت مهم و شاید اول را در روابط بین‌الملل پیدا کرده است. به این جهت که حلقه اتصال سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا به شمار می‌رود که هفت هشتم جمعیت جهان را در خود قرار داده و به همین دلیل بیشترین درگیری‌های نظامی جهان در این منطقه رخ داده است، دومین دلیلی که آمریکایی‌ها را به وسوسه برای سلطه بر این منطقه انداخته است، دلیل اقتصادی یعنی وجود دوسوم انرژی جهان در این منطقه است.

۲.۲ حوزه اقتصادی

در حوزه اقتصادی نیز تلاش بر این بود که بر اساس نظریه «ثبات هژمونیک» در روابط بین‌الملل، که از زیرشاخه‌های مکتب واقع‌گرایی است، نظم و ثبات اقتصاد بین‌الملل لیبرال، مستلزم وجود مدیریت یک ابرقدرت برتر دانسته شود. در این راستا چنین توجیه می‌گردید که قدرت هژمون از یک سو دارای قابلیت‌های اقتصادی همراه با سطح بالایی از نیروی نظامی و نفوذ ایدئولوژیک است و از سوی دیگر، مروج فعال اقتصاد لیبرال در عرصه بین‌الملل است. مطابق این نظریه، از آنجا که عرصه روابط بین‌الملل، عرصه رقابت و نزاع دولت‌ها (دولت-ملت‌ها) بر سر قدرت است و همچنین از آنجا که قدرت پدیده‌ای نسبی است، جریان آزاد اقتصاد تابع معادلات خواهد بود و با دست نامرئی تحقق نمی‌یابد. بدین ترتیب، آن‌چنان که شارحان این نظریه تصریح می‌کنند، قدرت هژمون برای تداوم ثبات منظومه‌ای، از سویی ضمن جلب رضایت دولت‌های ضعیف‌تر، به اعمال مقررات اقتصاد لیبرال می‌پردازد و از سوی دیگر، بر حسن اجرای این مقررات نظارت دارد.^۱

طبق نظریه ثبات هژمونیک، رهبر هژمون در جهان باید دارای شرایطی باشد که مهم‌ترین آن‌ها از نظر «سایمون بروملی» عبارت‌اند از: ۱. ترویج اقتصاد بازار آزاد در برابر اقتصادهای حمایتی؛ ۲. برتری تسلیحاتی و تفوق نظامی یک‌جانبه در نظام بین‌الملل؛ ۳. کنترل بر منابع و مواد خام بازار از جمله منابع نفتی

^۱ مسعود غفاری و شهروز شریعتی، «دیپلماسی انرژی و سیاست خارجی ایران؛ مطالعه موردی ایران و چین» در، محمود واعظی، نفت و سیاست خارجی، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۸، ص ۱۹۶.

جهان؛^۴ جلوگیری از پیدایش «رقبای همتا» در عرصه نظام بین‌الملل.^۱ بر این پایه، تسلط آمریکا بر خلیج فارس در عملیاتی کردن هژمون این کشور با توجه به نظریه ثبات هژمونیک توجیه می‌گردد؛ زیرا علاوه بر کنترل ذخایر انرژی منطقه که به تعبیری یکی از ارکان مهم مادی لازم برای تداوم هژمون آمریکا است،^۲ قدرتهای اقتصادی رقیب مانند چین، اروپا و ژاپن نیز مهار می‌گردید و قدرت کوبنده نظامی آمریکا به‌عنوان ضامن ثبات هژمونیک جهان تثبیت می‌گردید.

به همین دلیل بود که دیک چنی، به هنگام مدیریت شرکت هالی برتون، در ۱۹۹۹ در یک سخنرانی گفت: نیاز ما تا ۲۰۱۰، روزانه به ۵۰ میلیون بشکه نفت خواهد بود، درحالی که دو سوم نفت جهان در خاورمیانه است که هزینه‌های تولید آن بسیار پایین است.^۳ همچنین پس از روی کار آمدن نو محافظه‌کاران در دولت بوش و آنگاه که طرح آمریکا برای اشغال عراق در رسانه‌ها مورد بررسی قرار می‌گرفت، وقتی از پل ولفوتیز، معاون وقت وزیر دفاع آمریکا سؤال شد، چرا حمله به عراق و حمله به کره شمالی نه؟ پاسخ داد که عراق در نفت شنا می‌کند.^۴ دیک چنی معاون وقت رئیس‌جمهور نیز گفت: «کشورهایی که بر روی ذخایر انرژی دنیا نشسته‌اند، نمی‌توانند برای خود هر تصمیمی که می‌خواهند بگیرند و برنامه‌ریزی و استفاده از منابع انرژی نمی‌تواند در اختیار این کشورها باشد».^۵

بنابراین به این دلیل که انرژی و امنیت آن به‌عنوان مهم‌ترین عامل در تعیین راهبردهای جهانی مطرح است، اگر یکی از دو هدف اعلام شده در راهبرد امنیت ملی آمریکا طی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، کنترل کانون‌های انرژی منطقه خلیج فارس بود،^۶ پس از فروپاشی شوروی و در دکترین‌های مداخله‌گرایانه آمریکا، اصل بر کنترل منابع انرژی جهانی قرار گرفت که کانون آن خلیج فارس است. زیرا هر قدرتی که بر منابع انرژی خلیج فارس مسلط باشد، کنترل اقتصاد جهانی و نظم سیاست بین‌الملل را نیز در

^۱ همان، ص ۱۹۸-۱۹۷، به نقل از:

Simon Bromley, (2005), "the United State and Contol of World Oil" in *Government and Opposition*, Blackwell Publishing, p.223.

^۲ محمد کاظم سجادیپور، «سیاست خارجی آمریکا و سازمان همکاری‌های شانگهای»، مجموعه مقالات چهاردهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۰.

^۳ . *Dihck Cheney, "full text of Dick Cheney's Speecsh at the Institute of Petroleum Autmn Lunch 1999", London Institute of Petroleum, June 8, 2008, <http://www.energybulletin.net/555.htm>, accessed December 2008.*

^۴ . *Edward L.morse "fighting for oil" The national Interest, Summer 2004, Available at: <http://www.findarticles.com/p/article.mim> 2751.*

^۵ کامبیز توانا (۱۷ فروردین ۱۳۸۳)، «سیاست انرژی در جنگ‌های مدرن، بحران جدید در راه است»، روزنامه شرق.

^۶ قدیر نصیری، «نفت و معمای امنیت در خاورمیانه جدید»، پیشین، ص ۳۱.

دست خواهد داشت.

اهمیت انرژی حوزه خلیج فارس برای دستیابی به برقراری ساختاری نوین در امنیت اقتصاد سیاسی جهان، توجیه گر هزینه‌های سنگین مالی و معنوی تهاجم به عراق در نزد نو محافظه‌کاران حاکم بر کاخ سفید بود. افزایش وابستگی آمریکا به نفت خلیج فارس و از سوی دیگر تلاش آمریکا برای بازگشت دوباره دلارهای نفتی به بانک‌های نیویورک و یا به جیب کارتل‌های بزرگ صنعتی و صنایع نظامی و تسلیحاتی آمریکا، تلاش برای شکل‌دهی جدید ساختار نوین امنیت جهانی توسط آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر را توضیح می‌دهد. از آنجا که جنگ اصلی در جهان پس از جنگ سرد و به خصوص با ظهور و تعدد قدرت‌های اقتصادی نوظهور، بر سر منابع و کنترل آن‌ها خواهد بود، بنابراین از اهداف مهم راهبردی لشکرکشی‌های آمریکا به منطقه مهم خلیج فارس به منظور حفظ و تداوم بهره‌برداری انرژی آن و جلوگیری از تسلط دیگر رقبای اقتصادی چون اروپا، چین، ژاپن و دیگر قدرت‌های اقتصادی نوظهور^۱ و رقیب و در نتیجه مهار این کشورها به دلیل نیاز آن‌ها به انرژی منطقه بود که البته آمریکا تا کنون و به رغم پیگیری این هدف از طریق جنگ‌های نیابتی در منطقه، موفق نشده و احتمال پیروزی آن کشور و تسلط بر منطقه، هر روز ضعیف‌تر از قبل می‌گردد. حوزه دیگری که از ابتدای عملیاتی کردن طرح خاورمیانه بزرگ برای دستیابی آمریکا به قدرت هژمون در جهان، از الزامات عملیاتی شدن این پروژه در نزد آمریکایی‌ها مطرح بود، حوزه فرهنگی بود.

۲.۳ حوزه فرهنگی

سومین مسئله‌ای که تقابل مفهوم آمریکایی و اسلامی قدرت را زمینه‌سازی کرد در حوزه فرهنگی قرار گرفته و به بازیابی هویت اسلامی در منطقه و جهان اسلام از سوی مسلمانان برمی‌گردد که از انقلاب

^۱ برای مثال هند که از قدرت‌های اقتصادی نوظهور آسیا محسوب می‌شود، بر اساس بسیاری از تحلیل‌ها اگر رشد سالانه شش درصدی را در اقتصاد خود ادامه دهد، در آینده می‌تواند قدرت اقتصادی معادل چین را به دست آورد. مشکل بزرگ هند در دستیابی به این هدف نیز تأمین انرژی است، زیرا این کشور ذخایر اثبات شده نفت اندکی دارد، به طوری که تولید روزانه نفت آن از ۸ دهم میلیون بشکه در سال ۲۰۰۴ به ۶ دهم میلیون بشکه در سال ۲۰۳۰ کاهش خواهد یافت. این در حالی است که مصرف روزانه نفت این کشور از ۲/۵ میلیون بشکه در سال ۲۰۰۴ به ۵/۲ میلیون بشکه در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید. از این رو مجبور است بیش از ۹۰٪ انرژی مصرفی خود را از خارج وارد نماید که تقریباً مجبور است تمامی این واردات را از کشورهای حوزه خلیج فارس تأمین نماید. با این توصیف شریان حیاتی و نبض اقتصادی هند نیز متأثر از انرژی تضمین شده و بلند مدت به قیمت مناسب است، که در صورت تسلط آمریکا بر منابع انرژی خلیج فارس، در واقع هند نیز مجبور خواهد شد نرم‌های دیکته شده آمریکایی‌ها در سیاست و نظم بین‌الملل را بپذیرد.

اسلامی منشأ گرفته است. بازیابی هویت اسلامی و مؤلفه‌های قدرت ساز آن توانست بسیاری از نرم‌های تحمیلی قدرت‌های پیروز جنگ جهانی دوم را شکسته و این امر نقش مؤثری به خصوص در شکل‌گیری جنبش‌های مقاومت در لبنان، فلسطین، مصر، کویت، بحرین، عراق، سوریه و یمن ایفا نموده و نتایج شگفت‌انگیزی در سیاست بین‌الملل از خود برجای گذاشته و به وضوح روشن نمود که مادی‌گرایی پوزویستی نمی‌تواند در عرصه سیاست بین‌الملل نقش محوری در حوادث سیاسی داشته و تحلیل‌گران غربی را مجبور به در نظر گرفتن نشانه‌های فرهنگی و اجتماعی در تحلیل سیاسی و اجتماعی خود نموده است.

این واقعیت غیر قابل انکار است که چالش برانگیزی آموزه‌های انقلاب اسلامی در نظام سلطه به بزرگ‌ترین دردسر تاریخی غرب تبدیل شده به نحوی که کشورهای سلطه‌گر به رهبری آمریکا تمام تلاش‌های خود را برای مهار این قدرت جدید که سنخ مؤلفه‌های آن در بسیاری از حوزه‌ها با مؤلفه‌های تشکیل دهنده قدرت مادی غرب متفاوت است نمودند. آنگاه که از طریق تلاش برای تجزیه ایران و تحمیل جنگ هشت ساله و همچنین تحریم‌های اقتصادی پس از دوران دفاع مقدس نتوانستند به اهداف خود دست یابند، آمریکایی‌ها که پس از فروپاشی شوروی سرمست غرور این شکست بودند، به تنهایی و در بعضی زمینه‌ها فقط با همکاری دولت انگلیس و در حالی که برای دیگر دوستان غربی خود که تا دیروز در مقابل صف‌آرایی در مقابل شوروی متحد بودند، اهمیتی قائل نبودند با الگوپذیری از دو دکتربین «فوکویاما» و «هانتینگتون» برای مقابله با خیزش اسلامی با محوریت جمهوری اسلامی ایران اقدام به ایده پردازی در «استثنایی بودن فرهنگ آمریکا» و اینکه شکل دهنده منازعات صحنه بین‌الملل منازعات فرهنگی خواهد بود یعنی نظریه «جنگ تمدن‌ها»، برای سلطه بر جهان اسلام به خصوص مرکز آن یعنی غرب آسیا اقدام نمودند که چارچوب عملیاتی آن طرح خاورمیانه بزرگ بود.

مؤثرترین نظریه پرداز در این زمینه «یوشی هیرو فرانسیس فوکویاما» ژاپنی‌الاصل آمریکایی و عضو مؤسسه «رند» وابسته به نیروی هوایی آمریکا بود. وی در مقاله‌ای با عنوان «پایان تاریخ و واپسین انسان» که در ۱۸۹۹ نوشت و در ۱۹۹۱ به صورت یک کتاب منتشر کرد، شکست ایدئولوژی کمونیسم را دلیلی بر پیروزی ارزش‌های لیبرال دموکراسی غرب و به فرجام رسیدن منازعات ایدئولوژیکی در جهان تصور می‌کرد. فوکویاما معتقد بود رویدادهای اواخر قرن بیستم نشان می‌دهد که اجماع جهانی به نفع دموکراسی لیبرال به وجود آمده است. این اجماع مساوی با پایان تاریخ است. به این معنا که در شکل گرفتن اصول و نهادهای بنیاد دموکراسی، پیشرفت بیش‌تری به وجود نخواهد آمد. البته بازهم رویدادهایی خواهد آمد؛ ولی تاریخ، به معنای داستان جهانی رشد و شکوفایی آدمی خاتمه یافته است.^۱ بعضی دیگر از

^۱ حسین دهشیار، روزنامه همشهری، ۱۳۸۱/۸/۶، ص ۶. همچنین برای آگاهی بیش‌تر بنگرید:

Francis Fukuyama, "The End of History?" *National Interest* (Summer 1989). See also Fukuyama, *The End of History and the Last Man* (New York: Free Press, 1992).

روشنفکران آمریکایی چنین می‌اندیشیدند که تغییرات جهانی به طور غیرقابل اجتناب، جوامع را به پذیرش ایده‌های آمریکایی وادار می‌کند. آن‌ها چنین بیان می‌کردند که این آمریکا نیست که با قدرت فائقه خود همه را به خدمت فرامی‌خواند و یا در می‌آورد، بلکه این دیگر جوامع هستند که به جهت ویژگی‌های برتر آمریکا، این کشور را در آغوش می‌کشند.^۱ از نظر فکری کسانی چون لئو اشتراوس (فیلسوف سیاسی یهودی-آلمانی) با همکاری هانا آرت، فلسفه سیاسی نوکانت‌های آمریکایی را تقویت و پشتیبانی نمودند. اشتراوس معتقد است که دموکراسی غربی با الهام از اندیشه‌های یونانی و تقسیم هستی به خیر و شر، نجات‌دهنده جهان است؛ بنابراین یا باید این دموکراسی بر جهان غلبه نماید و یا جهان در حالت بی‌روحي و بربریت باقی بماند و از این روی اگر لازم باشد دموکراسی غربی باید به زور اسلحه در کشورهای جهان حاکمیت یابد.

در تبلیغ استئنا گرایی فرهنگی آمریکایی، نو محافظه‌کاران آمریکایی تنها نبودند، بلکه بعضی از روحانیون مسیحی نیز به این میدان آمدند تا گسترش دموکراسی آمریکایی در جهان را به عنوان یک وظیفه الهی تبلیغ کنند و از این طریق برای اقدامات دولت آمریکا مشروعیت ایجاد نمایند؛ برای مثال در ۱۹۹۸ «مایکل نواک»^۲ در یک نشریه مسیحی با انتشار مقاله‌ای چنین مطرح کرد که سنت‌های مسیحی به نژاد انسان آموزش می‌دهند تا به طور پیوسته پیشرفت کنند. سنت‌های مسیحی اصرار دارند که جوامع باید به طور پیوسته خود را تغییر دهند تا زمانی که به جایگاهی که خداوند در نظر دارد برسند و به یک تمدن حقیقی، آزاد و خلاق نائل آیند. از دیدگاه نواک گسترش دموکراسی، یک پیشرفت بزرگ مذهبی است که وی آن را با تجلی و ظهور خداوند مقایسه می‌نماید و از این روی از خوانندگان می‌خواهد تا به گسترش دموکراسی به عنوان یک مسئله الهی بیندیشند.^۳ این در حالی است که در مسیحیت غربی همواره بر طبیعت ناکامل و گناهکار انسان تأکید شده و همواره انسان‌ها از اعتماد بیش از اندازه به ارزیابی‌ها و سنجش‌های سیاسی ساخته دست انسان منع شده‌اند. اگوستین یکی از ده‌ها متفکر مسیحی بود که اعتقاد داشت راه پیشرفت و کمال انسان در سیاست نیست، اگرچه در مسیحیت تأکید شده است که فرمانروایان باید درست و بر اساس قوانین انسانی رفتار کنند، اما مسیحیت هیچ علاقه‌ای به تعیین یک نوع حکومت برای تمامی زمان‌ها و مکان‌ها ندارد و از این جهت عقیده مسیحیت مشابه عقیده ارسطو است. علاوه بر نو محافظه‌کاران و بعضی روحانیون مسیحی، بعضی از روشنفکران و اساتید دانشگاه‌های

^۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید:

Walter A. McDougall, *Promised Land, Crusader State: The American Encounter with the World Since 1776* (Boston: Houghton Mifflin, 1997) & Walter Russell Mead, *Special Providence: American Foreign Policy and How it Changed the World* (New York: Routledge, 2001) & Michael H. Hunt, *Ideology and U.S. Foreign Policy* (New Haven: Yale University Press, 1987).

^۲. Michael Novak

^۳. Michael Novak, "Human Rights at Christmas", *Washington Times*, December 23, 1988.

آمریکا نیز گسترش و جهانی‌سازی فرهنگ این کشور را به عنوان یک وظیفه پی گرفتند. «دیوید باربر»^۱، استاد علوم سیاسی دانشگاه «دیوک»^۲ یکی از آن‌ها بود که در ۱۹۹۰ نوشت: «ما توانستیم دموکراسی را در آمریکا راه‌اندازی کنیم، حال باید این دموکراسی را در هر جا که می‌توانیم و با هر هزینه‌ای ایجاد و توسعه دهیم»^۳.

با این وجود نقش برجسته برای گفتمان سازی در جامعه آمریکا، پیرامون وجوب اقدامات جدی دولت آمریکا برای گسترش دموکراسی در جهان را نو محافظه‌کارانی چون؛ «ویلیام کریستول»^۴، «دیوید بروکز»^۵ و «روبرت کِگان»^۶ به عهده داشتند. آن‌ها با در اختیار داشتن توان گسترده رسانه‌ای، مقالات بسیاری در رسانه‌های آمریکا چاپ کردند و چنین بیان می‌کردند که آمریکا بر اساس یک اصول جهانی^۷ بنیان نهاده شده و مسئولیت اخلاقی ایجاد می‌نماید که جهان بر پایه این اصول تجدید بنا گردد و برای عملیاتی کردن این پروژه آمریکا باید جسورانه و پرانرژی به ویژه از جهت نظامی‌گری عمل نماید، زیرا امنیت جهانی به عملکرد ایالات متحده آمریکا بستگی دارد.^۸ «واتنبرگ»^۹ از روزنامه‌نگاران وابسته به محافظ نو محافظه‌کار آمریکا نوشت: «تاکنون فرهنگ هیچ ملتی به این اندازه بزرگ و پرانرژی نبوده است» و خاطرنشان کرد که معلوم است جامعه جهانی به چه چیزی نیاز دارد، به یک مدیر و یک پلیس قوی جهانی، و آمریکا تنها کشوری است که نه این که می‌تواند، بلکه باید به نقش جهانی خود عمل نماید؛ البته وی برای این که صحبت‌هایش قابل‌پذیرش باشد اضافه می‌کند که هدف ما در این بازی، فائق آمدن بر جهان نیست، بلکه ما فقط می‌خواهیم بر جهانیان تأثیر بگذاریم و در این صورت آن‌ها از ما استقبال خواهند کرد. این که واتنبرگ چیزی جز سلطه جهانی و هژمون آمریکا نمی‌خواهد، به خصوص از این

¹. David Barber

². Duke

³. James David Barber, "Democracy Needs Help", Washington Post, Janury 25, 1990.

⁴. William Kristol

⁵. David Brooks

⁶. Robert Kayggan

⁷. Universal Principal

^۸. برای آگاهی بیشتر بنگرید:

William Kiristol and David Brooks, "what Alis Conservatism", Wall Street Journal, September 15, 1997. & Robert Kagan, "the U.S-Europe Divide", Whashington post, may 26, 2002.

⁹. Wattenberg

جمله وی آشکار است که گفت: «ما یک جهان تک قطبی می خواهیم که آمریکا قطب آن باشد».^۱ در این راستا، «رالف پترس» از نویسندگان وابسته به محافل نو محافظه کاران در مقاله «مرزهای خونین» که در نشریه نیروهای مسلح چاپ شد، نوشت که استقرار دموکراسی در جهان بدون تغییر مرزهای خاورمیانه امکان پذیر نیست و برای گسترش دموکراسی و از میان بردن ریشه های تروریسم باید مرزهای خاورمیانه بار دیگر تعیین گردد.^۲ وی به این سؤال پاسخ نداد که مبارزه با تروریسم چه ملازمه ای با تغییر مرزها دارد و چرا در عراق باید مردم این کشور پس از تحمل ستم ها و شکنجه های رژیم بعث عراق و ناکارآمدی سازمان های بین المللی از جمله شورای امنیت در محاکمه و مجازات سران این رژیم، حداقل به جهت راه اندازی دو جنگ تجاوزکارانه، اینک زیرساخت ها و حتی موزه ها و کتابخانه ها و دانشگاه های کشورشان نیز باید به وسیله سربازان آمریکایی و انگلیسی نابود گردد و بیش از یک میلیون انسان بی گناه عراقی کشته شوند؟

در حال نو محافظه کاران آمریکایی عقیده نداشتند که بحث هویت تاریخی و ملی آمریکا که ریشه در یونان باستان و تمدن جدید غرب دارد، زیاد مورد بحث قرار گیرد، برای آن ها مسائل ملی و فرا تاریخی مهم تر بود، آن ها خود را در جبهه حق و در مبارزه با پلیدی (مخالفین آمریکا) می دانستند و به هیچ وجه حاضر به یافتن مشترکات با کسانی که عقاید دموکراتیک آن ها را نمی پذیرفتند نبودند. آن ها مانند ژاکوبین های فرانسوی معتقد به یک نوع ملی گرایی ایدئولوژیک هستند، البته دموکراسی حال حاضر آمریکا را نیز ایده آل نمی دانستند و معتقد بودند این دموکراسی نسبی بوده و به اصولی که بر آن بنا نهاده شده است وفادار نمانده، در عین حال مدعی بودند که این اصول کاملاً منطقی و قابل اعمال در تمامی جهان است.^۳

در تاریخ تمدن غرب استثنا گرایی فرهنگی محدود به آن سوی آتلانتیک نیست، در این سوی آتلانتیک و در حدود یک قرن پیش نیز، پیشرفت های انگلیس در دوره ویکتوریا باعث شد که «لرد اکتون»^۴ مورخ این کشور در ۱۸۹۶ مانند فوکویاما ادعا نماید که به مدد پیشرفت های صورت گرفته،

^۱. Ben Wattenberg, "Chance to Champion Freedom", *Washington Times*, December 1, 1998.

^۲. برای مطالعه بیشتر تر بنگرید:

Ralph Peters, "Blood borders", *Armed Forces Journal*, USA, June 1, 2006.

^۳. Clacs G Ryn, *the Ideology of American Empire, at Neo-Conned! Again, hypocrisy, Lawlessness, and the rape of Iraq: the illegality and the injustice of the Secend Gulf War*, US, LTD press, 2007. p.68.

^۴. Lord Acton

اکنون غرب می‌تواند آخرین نسخه تاریخ بشر را تدوین نماید.^۱ البته اعتماد به نفس لرد اکتون چندان طول نکشید و با درگرفتن شعله‌های جنگ جهانی اول در غرب به محاق رفت. همان‌گونه که اعتماد به نفس فوکویاما نیز چنین شد. وی که خود از طرفداران اشغال عراق بود و حتی در اولین سال‌های به قدرت رسیدن بوش از امضا کنندگان نامه‌ای بود که کاخ سفید را به سرنگونی صدام ترغیب می‌کرد، اما به‌زودی از نظریه خود عقب‌نشینی کرد و حتی در ۲۰۰۳ از مخالفان تهاجم به عراق شد و در ۲۰۰۴ به رقیب بوش رأی داد و در ۲۰۰۶ با انتشار مقاله‌ای در "نیویورک تایمز" نو محافظه‌کاری را با لنینیسم مقایسه کرد و پایان عصر نو محافظه‌کاری را اعلام کرد.^۲ البته وی می‌توانست استثنا‌گرایی آمریکایی پس از جنگ سرد را با نسخه دیگر استثنا‌گرایی تمدن غربی یعنی نژادپرستی آلمان هیتلری نیز مقایسه نماید؛ در این صورت احتمالاً رأی فوکویاما بر مبانی، راهبردها و پیامدهای مشترک هر دو اندیشه استثنا‌گرایی برای تاریخ جهان خواهد بود؛ زیرا هیتلر می‌گفت: اگر ما به قانون طبیعت احترام نگذاریم و اراده خود را به حکم قوی‌تر بودن به دیگران تحمیل نکنیم، روزی خواهد رسید که حیوانات وحشی ما را دوباره خواهند خورد و آنگاه حشرات نیز حیوانات را خواهند خورد و چیزی بر زمین باقی نخواهد ماند مگر میکروب‌ها. چه تفاوتی است میان این سخنان و اندیشه‌های نو محافظه‌کاران آمریکایی در ابتدای قرن بیستم که عنوان می‌کردند فرهنگ و اندیشه آمریکایی به حکم برتر بودن باید به زور تفنگ بر جهان حاکم گردد و این مباحث چه نسبتی با حقوق بشر دارد که آمریکایی‌ها خود را مبلغ آن در جهان می‌دانند.

البته اندیشه خود برتر بینی در تاریخ غرب سابقه بلندی دارد؛ ارسطو معلم اسکندر نیز به وی تأکید داشت که به هنگام حمله و اشغال ایران، مردم این کشور را به بردگی درآورد؛ زیرا وی از طرفداران حقوق طبیعی بود و برای قواعد حقوقی ماهیتی عینی قائل بود و می‌گفت اگر طبیعت را مطالعه کنیم، می‌بینیم که افراد زیادی برای بردگی آفریده شده‌اند؛ یعنی این که به حکم طبیعت بعضی برتر و بعضی بربرند و معتقد بود کسانی که به حکم طبیعت برای فرمان‌برداری آفریده شده و تسلیم نمی‌گردند، باید با جنگ آن‌ها را تسلیم کرد. همان راهبردی که هیتلر و بوش پسر به آن عمل کردند. به این دلیل است که باید گفت تقابل امروز آمریکا به عنوان سردمدار نظام سلطه و جمهوری اسلامی ایران یک تقابل تمدنی است که ریشه در تاریخ دارد. آمریکایی‌ها برای عملیاتی کردن این نظریه نیازمند مفهوم جدیدی بودند که در خلأ کمونیست، بتواند نقش دشمن را برای توجیه راه‌اندازی جنگ در غرب آسیا و برخورداری از پشتیبانی افکار عمومی جهان و به خصوص داخل آمریکا ایجاد نماید که نظریه جنگ تمدن‌های هانتینگتون این نقش را ایفا نمود و به همین دلیل بود که بوش پسر پس از ۱۱ سپتامبر ابتدا سه بار سخن از شروع جنگ صلیبی سوم نمود (غربی‌ها کشورگشایی و تسلط بر جهان اسلام به خصوص پس از جنگ جهانی اول را

^۱ . برای آگاهی بیش‌تر بنگرید: ای. اچ. کار، تاریخ چیست، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات خوارزمی،

چاپ چهارم، ۱۳۵۶.

^۲ .Fransice Fukoyama, "After the Neo-conservatism", New Yourk Times, february 19.2006.

جنگ صلیبی دوم می‌دانند) و آنگاه که با اعتراض اروپایی‌ها مواجه شد، جنگ جهانی علیه تروریسم را جایگزین آن نمود.

هانتینگتون استاد دانشگاه هاروارد با طرح این مسئله که پس از جنگ سرد، مهم‌ترین تمایزها، تمایزهای ایدئولوژیکی، سیاسی یا اقتصادی نیست، بلکه تمایزهای فرهنگی است، چنین مطرح کرد که هویت‌ها و علائق، در حال دگرگونی از دولت به ماهیت فرهنگی وسیع‌تر «تمدن» هستند و این دگرگونی یک نظم متفاوت جهانی به وجود می‌آورد که ماهیت تهدیدات بین‌المللی را نیز تغییر خواهد داد. اولین بار وی این نظریه را در مجله "فارین افرز" در ۱۹۹۳ مطرح نمود.

در این راستا هانتینگتون هشت تمدن اسلام، هندو، ژاپنی، کنفوسیوس (چین و همسایگان)، ارتودکس (روسیه و بخشی از اروپای شرقی)، تمدن غرب (آمریکای شمالی و اروپا) و آمریکای لاتین (کشورهای آمریکای جنوبی) و یک کاندیدای احتمالی آفریقایی که به تعبیر هانتینگتون در جدال تمدن‌ها چندان کارآمد نخواهد بود، شناسایی می‌کند. وی چنین تبیین می‌نماید که نظم آینده جهانی به وسیله چندین گرایش نیرومند شکل خواهد گرفت. نخست آن‌که عصر تمدن غربی رو به پایان است؛ دوم آن‌که قدرت‌های بزرگ جدید به طور فزاینده‌ای ارزش‌های غربی را به طرفداری از هنجارهای فرهنگی خودشان رد می‌کنند و با افول مداوم برتری غرب، جاذبه فرهنگی آن نیز کاهش می‌یابد. بنابراین هانتینگتون این نظریه که مدرن‌سازی و توسعه، به همگرایی فرهنگی میان غرب و بقیه دنیا منجر خواهد شد که اساس نظریه پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما بود را رد می‌کند. سوم آن‌که با کاهش تسلط ایدئولوژی‌های مارکسیسم-لنینیسم و لیبرالیسم، ارزش‌های فرهنگی که در هر تمدنی گنجانده شده، به‌عنوان هویت سیاسی و فردی بیش‌تر اهمیت خواهند یافت و دولت‌ها بجای تقسیم‌بندی در بلوک‌های قدرت و یا ایدئولوژی، در بلوک‌های فرهنگی طبقه‌بندی می‌گردند؛ دولت‌ها و کشورهایی که فرهنگ مشترک دارند با هم متحد می‌گردند، یعنی این‌که اتحادهای تعریف‌شده به وسیله ایدئولوژی و روابط ابرقدرتی جای خود را به اتحادهایی می‌دهند که به‌وسیله فرهنگ و تمدن تعریف می‌شوند.

فرضیه هانتینگتون در نظم دادن به جهان پس از جنگ سرد از چارچوب اساسی تفکر او برمی‌خیزد، وی به دنبال نزدیک‌تر کردن کشورهای غربی، اروپای شرقی و حتی ژاپن، روسیه و آمریکای لاتین برای آنچه وی خطر اسلام و آسیا مطرح می‌کند، است.^۱ به عقیده وی برخورد تمدن‌ها در دو سطح خرد و صورت خواهد گرفت؛ در سطح خرد: گروه‌های نزدیک به هم در امتداد خطوط گسل^۲ میان تمدن‌ها، غالباً با توسل به خشونت و قدرت نظامی، برای کنترل خاک و مهار یکدیگر به نزاع می‌پردازند و بدین

^۱ اقدام بعدی هانتینگتون در نگارش کتاب «موج سوم دموکراسی» صورت گرفت که در واقع پیچیدن نسخه برای استقرار حکومت‌های وابسته به‌وسیله روشنفکران غرب‌گرا در جهان سوم و در واقع اقدامی در جهت تکمیل نمودن نظریه برخورد تمدن‌ها بود.

^۲ fault lines

گونه غربی‌ها را هشیار می‌نماید تا گسل‌های بین مسلمانان را فعال نمایند. در سطح کلان: دولت‌های وابسته به تمدن‌های مختلف، برای کسب قدرت نسبی نظامی و اقتصادی، با هم به رقابت برمی‌خیزند، به‌منظور کنترل نهادهای بین‌المللی و طرف‌های ثالث دست به مبارزه می‌زنند و بر اساس رقابت، ارزش‌های خاص سیاسی و مذهبی خویش را ترویج می‌کنند.

وی خطوط گسل در برخورد تمدن‌ها را بر لبه خونین اتحاد تمدن اسلامی و کنفوسیوسی از یک سو و تمدن غربی از سوی دیگر ترسیم می‌کند و معتقد است خصومت هزار و چهارصد ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب، آستن بروز حوادثی خونین می‌شود و سرانجام نیز تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی در کنار هم رویاروی تمدن غرب قرار می‌گیرند.

از نظریه‌پردازان هانتینگتون می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که وی بر آن است تا به برجسته‌سازی و بزرگ‌نمایی دو خطر آتی برای تمدن غربی که جایگزین خطر کمونیسیم شده‌اند، بپردازد و جامعه غربی را نسبت به این دو خطر مشترک حساس نماید؛ خطر اول اسلام است، زیرا جمعیت رو به افزایش مسلمانان و همچنین رستاخیز فرهنگی و سیاسی در میان ملت‌های مسلمان، باعث گردید تا آن‌ها به عنوان خطر اول برای غرب تلقی گردند و یادآور می‌شود که جمهوری اسلامی ایران نمایندگی این رستاخیز را به عهده دارد؛ و خطر دوم مربوط به آسیا و به ویژه چین است. تهدیدی که از آسیا و چین، تمدن غربی را با خطر مواجه کرده از نظم و انضباطی ناشی می‌شود که ترقی اقتصادی آسیایی را تغذیه کرده است. به عقیده وی رشد حیرت‌انگیز اقتصاد چین به عنوان یکی از عوامل تجدید حیات تمدن کنفوسیوسی، باعث قدرت روزافزون این کشور گردیده و آن‌ها را به تلاش برای نفوذ جهانی مصمم کرده است. به همین دلیل وی از مشاهده همکاری ایران و چین ناخرسند است و از آن با عنوان ارتباط اسلامی- کنفوسیوسی نام می‌برد و معتقد است تمدن غربی بایستی جلوی بسط نظامی‌گری و قدرت اقتصادی دولت‌های مسلمان و کنفوسیوس را بگیرد. البته وی تمدن اسلام را خطرناک‌ترین تمدن در نزاع با تمدن غرب می‌داند، چرا که به اعتقاد وی اسلام تمدنی است که مدعی ارزش‌های جهان شمول است و مردم آن بر سیادت و برتری فرهنگ خود تأکید دارند. لذا از دید وی بیشترین احتمال برخورد، در بین تمدن‌های اسلام و غرب است.^۱

هانتینگتون در پی آن بود که تصمیم‌گیران سیاست خارجی آمریکا را به این طریق راهنمایی نماید که این کشور برای دست‌یابی به اهداف خود نیازمند تولید مفاهیم جدید از تهدید، قدرت، امنیت و جنگ در افکار عمومی است تا بتواند بر خلأ ژئوپلیتیکی خود غلبه نماید و با خلق یک دشمن جدید در عرصه روابط

¹. Huntington -Samuel P (1993), "The Clash of Civilization?", *Foreign Affairs*, Volume 72 No3, Summer. pp 22-49 & Huntington, Samuel P, (1996), *The Clash of Civilizations and the Remaking of World order*, New York. & Huntington, Samuel P (1997), *No Exit, The Errors of Endism*, in: *The New Shape of World Politics: Contending Paradigms in International Relations*, *Foreign Affairs Agenda Series*, New York. See online at: http://www.wesjones.com/eoh_noexit.htm

بین‌الملل، ضمن اتخاذ تدابیر لازم جهت جلوگیری از ظهور قدرت‌ها و رقبای جدید در صحنه جهانی، بر مناطق راهبردی جهان تسلط یابد. در چنین شرایطی، راهبردی‌ترین منطقه، خاورمیانه و مرکز آن خلیج فارس است؛ زیرا در جغرافیای سیاسی از این منطقه به عنوان «جغرافیای ثروت و فرصت» یاد می‌گردد.^۱ بر این مبنا آمریکا مفهوم سیال و نامشخصی را به عنوان نیاز اصلی امنیت و دفاع ملی خود مطرح کرد تا خلأ ژئوپلیتیکی سیاست خارجی خود که فقدان کمونیسیم بود را برطرف نماید و آن مفهوم «تروریسم» بود. تا بتواند مشروعیت لازم برای لشکرکشی به مرکز جهان اسلام را در افکار عمومی مردم آمریکا و تا حدودی در غرب و جهان فراهم نماید،^۲ طرح سیاسی که آمریکایی‌ها برای لشکرکشی جدید خود در منطقه برنامه‌ریزی کردند، خاورمیانه بزرگ نام گرفت.

۳. خاورمیانه بزرگ، طرح عملیاتی شدن تقابل دو قدرت

نقشه جدیدی که آمریکایی‌ها آن را خاورمیانه بزرگ نام نهادند، مبتنی بر اصلاح موافقت‌نامه سایکس-پیکو و تغییر نقشه‌ای بود که انگلیس و فرانسه در خلال جنگ اول جهانی برای منطقه طراحی کرده بودند که شامل کشورهای ایران، ترکیه، اردن، مصر، قبرس، شبه‌جزیره عربستان، عراق، فلسطین، سوریه، لبنان و سودان بود و نام خاورمیانه بر آن گذاشتند. نقشه خاورمیانه جدید آمریکا شامل شاخ آفریقا، بالکان، آسیای مرکزی، قفقاز، افغانستان و پاکستان نیز می‌گردد.

در پیگیری این سیاست، برژینسکی، مشاور امنیت ملی آمریکا، در سال ۱۹۸۰ و هنگامی که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در جریان بود، گفت: مشکل اصلی و مهمی که آمریکا در حال حاضر با آن مواجه است، این است که نمی‌داند چگونه می‌تواند جنگ دیگری در خلیج فارس به راه اندازد که در حاشیه و پیرامون جنگ عراق با ایران قرار داشته باشد تا به واسطه آن آمریکا این امکان را بیابد که بندهای معاهده «سایکس-پیکو» را اصلاح و آن را به گونه‌ای تنظیم کند که با منافع آمریکا در منطقه همخوانی داشته باشد. به دنبال این اظهارات بود که در سال ۱۹۸۲ و هنگامی که صدام حسین در حال اجرای سیاست غرب و آمریکا مبنی بر تهاجم به جمهوری اسلامی بود، برنامه‌ریزی برای اشغال عراق از سوی آمریکایی‌ها کلید خورد و طراحی نقشه جدید خاورمیانه، به دستور وزارت دفاع آمریکا، به برنارد لوئیس مورخ مشهور یهودی الاصل آمریکا سپرده شد تا طرح خود را درباره از بین بردن وحدت قانونی مجموعه کشورهای اسلامی و عربی وضع کند. او موظف شد، برای هریک از این کشورهای اسلامی و عربی طرح مجزا و مشخصی را تدوین نماید. وی با الهام گرفتن از سخنان برژینسکی اقدام به تهیه طرح‌ها و برنامه‌های تفکیک

^۱ ایمان مطهر الحمیضه، چالش‌های «طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا» در منطقه خاورمیانه عربی (۲۰۰۶-).

^۲ (۲۰۰۱)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ص ۸۳.

^۳ نگ: اشغال عراق؛ اهداف راهبردی و استنادات حقوقی، پیشین، ۴۵-۵۶.

و تجزیه کشورهای اسلامی نمود. در سال ۱۹۸۳ کنگره آمریکا با برگزاری نشست‌های سری با برنارد لوئیس موافقت کرد و در این نشست بود که کنگره طرح لوئیس را تصویب کرد و دستور داد این طرح در پرونده سیاست استراتژیک آمریکا برای سال‌های آینده گنجانده شود. سرانجام این طرح به وسیله کسانی چون دونالد رامسفلد، پل ولفوتیز، دیک چنی و ریچارد پرل که همگی از شاگردان «بروس جکسون»^۱، سرمایه‌دار و سیاست‌گذار آمریکایی، و از مقامات عالی‌رتبه دولت بوش پسر محسوب می‌گردیدند، تکمیل گردید. با این وجود، در سطح افکار عمومی، طرح خاورمیانه بزرگ برای نخستین بار در «۱۲ سپتامبر» ۲۰۰۲ توسط کالین پاول وزیر خارجه وقت آمریکا مطرح گردید. همزمان آقای پاول تأسیس بنیاد «انترپرایز»^۲ را برای پیشبرد این طرح اعلام کرد.

متعاقباً در ژانویه سال ۲۰۰۳ «دیک چینی» معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده، در اجلاس سازمان جهانی اقتصاد (WEO) که در شهر «داووس»^۳ سوئیس برگزار شد «استراتژی پیشرو برای آزادی» را مطرح ساخت که بر اساس آن دولت آمریکا موظف است از کسانی که در راه اصلاحات در خاورمیانه بزرگ فعالیت می‌کنند، پشتیبانی کند. وی تأکید کرد دولت بوش مصمم است دموکراسی را در سراسر خاورمیانه و فراسوی آن ارتقا بخشد. از سوی دیگر، «نیکولاس برنز»^۴ نماینده ایالات متحده در ناتو در سخنرانی خود در اکتبر ۲۰۰۳ در شهر پراگ از اروپا دعوت کرد تا تلاش‌های خود را برای برقراری صلح و امنیت در «خاورمیانه بزرگ» متمرکز سازد. در نوامبر ۲۰۰۳ دولت بوش

^۱ بروس جکسون به همراه جرج سروس، دو تن از سرمایه‌داران بزرگ آمریکایی به شمار می‌روند که هر کدام سعی دارند به نوعی با توجه به منافع آمریکا و با استفاده از سرمایه‌های کلان خویش، جهان را دستخوش تغییرات مطلوب آمریکا نمایند. این دو، با به راه انداختن انقلاب‌های رنگی و مخملی در آسیا و شرق اروپا موازنه قدرت را در برخی از کشورها به سود آمریکا تغییر دادند و در مورد کشورهایی چون ایران، علاوه بر تلاش برای راه‌اندازی انقلاب رنگین در زمان‌های مقتضی، مدل تنش‌های قومی مانند آنچه در بالکان گذشت را نیز در دستور کار دارند.

^۲ بنیاد پژوهش‌های سیاسی «آمریکن اینتر پرایز (Enterprise)» که دیک چنی یکی از شناخته‌ترین چهره‌های وابسته به آن است، از عمده‌ترین نهادهای تحقیقاتی آمریکا است که در ۱۹۴۳ در واشنگتن دی سی آمریکا ایجاد گردید. این بنیاد تحت لوای نام‌هایی چون گسترش دموکراسی و آزادی، اقدام به ارائه انگاره‌ها و دستور کارها می‌نماید. در زمان دولت بوش پسر، نیمی از مقامات عالی‌رتبه این دولت چون پل ولوتیس، مایکل لدین، ریچارد پرل، جیمز وولسی، و بسیاری دیگر از سیاست‌گذاران آمریکایی در این مؤسسه فعالیت کرده و سیاست‌های خاورمیانه‌ای دولت آمریکا از جمله «پروژه قرن جدید آمریکا» را طراحی کردند. در بعد رسانه‌ای شبکه‌ها و مجلاتی چون فاکس نیوز، نشنال رویو، نیویابلیک، ویکلی استنادارد و چندین هفته‌نامه و فصل‌نامه و مؤسسه تحقیقاتی دیگر تحت تأثیر مستقیم فکری آن‌ها مشغول هستند.

^۳ Davos

^۴ Nicholas Burns

طرح خود را برای خاورمیانه بزرگ رسماً اعلام کرد. متعاقباً، دولت آمریکا پیش‌نویس طرح «خاورمیانه بزرگ» را پیش از این که کشورهای عرب را از محتوای آن آگاه سازد بین کشورهای گروه ۸، جهت بررسی در نشست آتی در ژوئن ۲۰۰۴ توزیع کرد.

در همین راستا رایس وزیر خارجه آمریکا و متخصص حرفه‌ای در امور خاورمیانه نیز طی مصاحبه با روزنامه وال استریت ژورنال ۱۴ آوریل در رابطه با تحولات سوریه، لبنان و ایران گفت: «تحولاتی که در خاورمیانه شاهد آن هستید چیزی است که تا چند سال قبل غیرممکن به نظر می‌رسید، تصور می‌شد هرگز تغییری در این دولت‌های خودکامه رخ نخواهد داد و اکنون مردم باور دارند که تغییرات امکان‌پذیر است و بر مبنای این امکانات عمل می‌کنند». وی گفت: «ایالات متحده موفق شده است در ماه‌های اخیر توافقی بین کشورهای دموکراتیک جهان برای برنامه‌ای مشترک جهت ترویج دموکراسی در خاورمیانه ایجاد کند و افزود ایران نمی‌تواند از تغییراتی که در خاورمیانه اتفاق می‌افتد مصون بماند. مردم این کشور که بر آنان افراد غیرمنتخب فرمان می‌رانند شاهد بودند که تبعیدیان سابق عراقی و افغانی موجود در ایران مشتاقانه در انتخابات دموکراتیک و آزاد در کشورهای خود شرکت کرده‌اند»^۱.

در حال دستیابی آمریکا به منابع انرژی منطقه که به این کشور توانایی مهار قدرت‌های رقیب اقتصادی و حفظ سلطه دلار در مبادلات جهانی را می‌بخشید، تنها در صورتی امکان‌پذیر بود که آمریکا بتواند مهم‌ترین چالشگر سیاست سلطه طلبانه خود در عرصه بین‌الملل یعنی جمهوری اسلامی که کانون جنبش‌ها و نهضت‌های اسلامی و استقلال طلبانه است را مهار نماید، اما در ابتدا و به صورت مستقیم حمله به ایران برای آمریکایی‌ها مشکل و پیروزی در آن غیرقابل دسترس بود. اگر آمریکایی‌ها می‌توانستند بر عراق مسلط گردند، از این روی قادر بودند جمهوری اسلامی را نیز تحت تأثیر سیاست‌های خود قرار دهند. بر این پایه بود که از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی و برای مهار این انقلاب و جلوگیری از بازتاب‌های گسترده آن در منطقه و جهان، علاوه بر راه اندازی جنگ علیه جمهوری اسلامی ایران به وسیله

^۱ برای آگاهی بیش‌تر بنگرید:

حسین صادقی (۱۳۸۶)، طرح خاورمیانه بزرگ، تهران: نشر میزان؛ همچنین، مهدی یاری (۲۲ مهر ۱۳۹۳)، تحلیلی بر ناکامی استراتژی آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ، سایت خبری ویستا؛ همچنین حسین امیر عبداللّه‌یان (تابستان ۱۳۹۰)، «ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره دوم، شماره ۵۲، صص ۱۵۷-۱۳۵؛ همچنین، حسن حسینی (۱۳۸۳)، طرح خاورمیانه بزرگ تر؛ القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ص ۵۴؛ همچنین، علی بیگدلی (اردیبهشت ۱۳۸۵)، نقشه تصاحب خاورمیانه نگاهی به ماهیت استراتژی‌های آمریکا در خاورمیانه، مجله زمانه، سال پنجم، شماره ۴۴، صفحه ۶۸-۶۲؛ مرتضی شیرودی (تابستان ۱۳۸۴)، طرح خاورمیانه بزرگ، غرب و کشورهای مسلمان زمینه‌ها، چستی و پیامدها، مجله اندیشه تقریب، شماره ۳، صص ۹۷-۹۶.

رژیم صدام، طراحی برای اشغال عراق نیز در دستور کار اتاق‌های فکر سیاست سازان آمریکایی قرار گرفت. آنگاه که آمریکا در عراق زمین گیر شد، آن‌ها تلاش کردند که با باز کردن جبهه دیگری در لبنان و شکست حزب الله بتوانند اهداف خود در منطقه را پیگیری نمایند که در این جنگ نیابتی نیز با شکست مواجه شدند، سرانجام با استفاده از فضای بیداری اسلامی، سومین اقدام برای عملیاتی کردن نقشه خود را در سوریه کلید زدند (۲۰۱۱) که تبیین آن مجال دیگری می‌طلبد.

۴. نتیجه‌گیری

نتیجه اینکه آمریکایی‌ها که از ابتدا هویت اعتقادی خود را در تقابل با دیگری بنیان گذاشته‌اند، آن زمان که نمی‌توانستند از نظر فرهنگی بین خود و انگلیس تمایز قائل شوند، پس از استقلال از انگلیس این کار را از نظر سیاسی انجام دادند و بریتانیا تجسم استبداد و اشرافیت و آمریکا نماد مردم‌سالاری و جمهوری خواهی معرفی می‌گردید. پس از جنگ دوم جهانی و با فروپاشی قدرت انگلیس، آمریکا به عنوان رهبر جهان آزاد در مقابل شوروی قرار گرفت و در ظرف چهار دهه تمام ابتکارهای بزرگ آمریکا در خط‌مشی خارجی و داخلی، با این اولویت توجیه گردید. به همین دلیل بود که پس از فروپاشی شوروی، نیکسون در کتاب "فرصت را از دست ندهیم" نوشت مسلمانان در قرن ۲۱ باید به عنوان دشمن آمریکا به شمار آیند.

از سوی دیگر و از منظر رقابت‌های جهانی در حوزه‌های راهبردی، اقتصادی و فرهنگی، جمهوری اسلامی ایران در مرکز جهان اسلام و منطقه‌ای قرار گرفته که آمریکایی‌ها تسلط بر آن را شرط دستیابی به قدرت هژمون خود می‌دانند. به این دلیل تأثیرات مهمی که به جهت کنش‌های ناشی از ترکیب سه موقعیت راهبردی، اقتصادی و فرهنگی در ژئوپلیتیک منطقه گذاشته است، این منطقه را به راهبردی‌ترین مناطق جهان تبدیل کرده که آمریکا را وسوسه تسلط کامل و بی‌چون و چرای بر آن نموده است و از این جهت است که ترسیم نظم نوین بین‌المللی با تعیین قدرت برتر در این منطقه گره خورده و جمهوری اسلامی نیز با هم‌افزایی دو ظرفیت قدرت ساز جغرافیایی ایران و انقلاب اسلامی، خواه ناخواه به طرف اصلی بازیگری میدان سیاست بین‌الملل تبدیل شده است. همان‌طور که ترامپ در مبارزات انتخاباتی خود اعتراف کرد، آمریکا برای سلطه بر منطقه غرب آسیا و مهار قدرت انقلاب اسلامی بیش از شش هزار میلیارد هزینه کرده و شکست خورده است و بی‌تردید پیروز آن جمهوری اسلامی ایران و دوستانش در منطقه بوده است. در صورت ادامه این روند که آزادسازی حلب در سوریه در آذرماه ۱۳۹۵ و تلاش نیروهای انقلابی عراق برای آزادسازی موصل سومین شهر بزرگ عراق و تکمیل شکست‌های آمریکا در منطقه، بن بست کامل غرب‌گرایی در ایران و منطقه و در نتیجه موج دوم بیداری اسلامی در جهان اسلام که این بار بسیار گسترده‌تر از موج قبلی خواهد بود را در پی خواهد داشت، که نتیجه آن ظهور قطب قدرت اسلامی در جهان خواهد بود که به دلیل وابستگی بسیار زیاد قدرت‌های مطرح امروزی به منطقه

غرب آسیا و همچنین عمق نفوذ اندیشه‌های ظلم‌ستیز و رهایی‌بخش انقلاب اسلامی در جهان تأثیر قطب اسلامی قدرت در نظم بخشی به نظم نوین بین‌المللی بسیار زیاد خواهد بود.

منابع

- امیر عبداللہیان، حسین (تابستان ۱۳۹۰)، «ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره دوم، شماره ۵۲.
- بیگدلی، علی (اردیبهشت ۱۳۸۵)، نقشه تصاحب خاورمیانه نگاهی به ماهیت استراتژی‌های آمریکا در خاورمیانه، مجله زمانه، سال پنجم، شماره ۴۴.
- پوستین چی، زهره و متقی، ابراهیم (۱۳۹۰)، «زبان سیاسی مقاومت اسلامی در روابط بین‌الملل» فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره ۱.
- حسینی، حسن (۱۳۸۳)، طرح خاورمیانه بزرگ تر؛ القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- سجادیپور، محمدکاظم (۱۳۸۶)، «سیاست خارجی آمریکا و سازمان همکاری‌های شانگهای»، مجموعه مقالات چهاردهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- شیروودی، مرتضی (تابستان ۱۳۸۴)، طرح خاورمیانه بزرگ، غرب و کشورهای مسلمان زمینه‌ها، چیستی و پیامدها، مجله اندیشه تقریب، شماره ۳.
- صادقی، حسین (۱۳۸۶)، طرح خاورمیانه بزرگ، تهران: نشر میزان.
- صلاحی، سهراب (۱۳۹۵)، اشغال عراق؛ اهداف راهبردی و استنادات حقوقی، چاپ پنجم، تهران: نشر میزان.
- عباسی، مجید و دیگران (۱۳۹۲)، «نظریه موازنه تهدید، دلایل ساختاری شکل‌گیری و گسترش اسلام سیاسی و مقاومت اسلامی در خاورمیانه»، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، سال ۷، شماره ۲۴.
- غفاری، مسعود و شریعتی، شهروز (۱۳۸۸)، «دیپلماسی انرژی و سیاست خارجی ایران؛ مطالعه موردی ایران و چین» در، محمود واعظی، نفت و سیاست خارجی، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- کار، ای. ایچ (۱۳۵۶)، تاریخ چیست، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم.
- مطهر الحمیضه، ایمان (۱۳۸۶)، چالش‌های «طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا» در منطقه خاورمیانه عربی (۲۰۰۶-۲۰۰۱)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

- Wattenberg, Ben. (December 1,1998).”Chance to Champion Freedom”, Washington Times.
- Cheney, Dihck. (June 8, 2008). full text of Dick Cheney's Speech at the Institute of Petroleum Autumn Lunch 1999", London Institute of Petroleum, <http://www.energybulletin.net/555.htm>, accessed December 2008.
- Fukuyama, Francis. (Summer 1989). "The End of History" *National Interest*. See also
- Fukuyama, The End of History and the Last Man (New York: Free Press, 1992)
- James David Barber, (Janury 25,199)"Democracy Needs Help", Washington Post,
- Ryn Clacs G .(2007). the Ideology of American Empire, at Neo-Conned Again, hypocrisy, Lawlessness, and the rape of Iraq: the illegality and the injustice of the Second Gulf War/,US,LTD press.
- Hunt, Michael H. (1987). *Ideology and U.S. Foreign Policy* (New Haven: Yale University Press.
- Novak, Michael. (December 23,1988)"Human Rights at Christmas" *Washington Times*" .
- Fukoyama, Fransice. (february 19.2006). "After the Neo-conservatism", New York Times.
- Huntington ,Samuel P,(1993), "The Clash of Civilization", Foreign Affairs, Volume 72 No3, Summer
- -Huntington, Samuel P, (1996), The Clash of Civilizations and the Remaking of World order, New York.
- -Huntington, Samuel P, (1997), No Exit, The Errors of Endism, in: The New Shape of World Politics: Contending Paradigms in International Relations , Foreign Affairs Agenda Series, New York. See online at: http://www.wesjones.com/eoh_noexit.htm
- Peters, Ralph. (June 1, 2006). "Blood borders", Armed Forces Journal, USA.
- Bromley, Simon. (2005),"the United State and Control of World Oil" in Government and Opposition, Blackwell Publishing.
- McDougall, Walter A. (1997). *Promised Land, Crusader State: The American Encounter with the World Since 1776* (Boston: Houghton Mifflin)
- Russell, Walter. (2001). *Mead, Special Providence: American Foreign Policy and How it Changed the World*(New York: Routledge)

- Wiesbaden, (2004). A Century of War: Anglo-American Oil Politics and the New World Order, London, Pluto Press.
- Kiristol, William. and Brooks, David. (September 15, 1997). "what is Conservatism?", Wall Street Journal, & Robert Kagan , "the U.S-Europe Divide", itty post, (may 26,2002).

۱۳۴

دو فصلنامه علمی-پژوهشی

مطالعات

قدرت نرم

سال ششم شماره پانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵